

در آغوش عمو!

بحثی پیرامون شرف قلم و شرافت قلم داری

ماجرای رسانه های فارسی زبان خارجی و ایرانیان شاغل در آن اعم از BBC و VOA و شبکه سلطنت طلب «من و تو» و رادیو فردا و فرانسه و زمانه و سایت های نظیر «روزنت» و دیگر رسانه های از این دست در کنار بازداشت وقت و بی وقت خبرنگاران داخلی متهم به همکاری با این رسانه ها و ایضا استنطاق اولیا و منسوبین خانوادگی پرسنل ایرانی آن رسانه ها توسط نهادهای امنیتی در داخل کشور محتاج یک بازبینی محتوایی است.

قدر مسلم آن است که در بازبینی چیستی این رسانه ها و چرائی مذموم تلقی شدن همکاری با ایشان نباید و نمی توان به سنت مالوف و نازل برخی از سایت های داخلی متشبه شد که بمنظور اثبات بی صلاحیتی و بی صداقتی و مفسده انگیز بودن چنان رسانه های هر از چندی متوسل به ادعاها و اتهاماتی جنسی از قبیل هم خوابگی فلان مجری زن با فلان مسئول مرد در BBC یا VOA و ... می شوند.

بر فرض صحت چنین مناسبات تنانه و نامشروعی نیز در نهایت چنان رفتاری تعلق به حریم شخصی داشته و حساب گناه و ثواب آن بیرون از داوری غیر الهی است. گذشته از آن که منسوبین به چنان اتهاماتی اساساً و حسب ظاهر هیچ گاه ادعای دین ورزی و زیست مومنانه نداشته اند تا بر فرض صحت چنان اتهاماتی اینک در پیشگاه هم وطنان شان دچار شرم حضور باشند.

این در حالی است که ماهیت این رسانه ها در کنار ماهیت پرسنل ایرانی این رسانه ها را می توان از منظرهائی جدی تر مورد نقد و حلاجی قرار داد. از جمله چرائی توجیه اقتصادی داشتن راه اندازی چنین رسانه های با چنان مخارج سنگین و کمر شکنی آن هم بدون کسب حداقل سود و بازگشت هزینه توسط دولت های بیگانه است!؟

بالغ بر 4 سال پیش و در ماه های نخست راه اندازی تلویزیون فارسی BBC پرسشی را با اصحاب ایرانی تلویزیون مزبور در میان گذاشتم که تا این تاریخ بدون پاسخ مانده! (مقاله تغار شکسته) پرسشی که تا آن اندازه شمولیت دارد تا عموم ایرانیان شاغل به «خدمت» در رسانه های وابسته به دولت های خارجی و بعضاً دشمن پاسخگوی آن باشند:

BBC یک رسانه تصویری دولتی است و رسانه دولتی یعنی فاقد انگیزه تجاری بودن و به همین دلیل چنین رسانه ای بدون دغدغه جذب آگهی تجاری به پشتوانه سرمایه گذاری تضمین شده دولت با فراغ بال سیاست های رسانه ای خود را دنبال می کند. حال با علم به هزینه های سرسام آور رسانه های تصویری بر ایرانیان شاغل به خدمت در BBC فرض بود تا قبل از پذیرش مسئولیت در این رسانه پاسخ به این پرسش را جویا می شدند که:

بر اساس کدام «حجت عقلی» یا «خیراندیشی» و «نوع دوستی ایران نوازانه» دولت بریتانیا پذیرفته ضمن تخصیص مالیات شهروندان انگلیسی اقدام به راه اندازی تلویزیونی برای کشوری دیگر و ملتی با زبانی دیگر در دور دست ها نماید که هر ثانیه پخش آن بدون بازگشت کمترین سودی برخوردار از ضررهای هنگفت مالی و صرف هزینه های گزاف اقتصادی است؟

هر چند این پرسش تا این تاریخ بی پاسخ مانده و نویسندگان نیز تا آن اندازه واقع بین بود که توقع پاسخی از جانب ایشان نداشته باشد اما در همان تاریخ نیز شخصاً پرسش فوق را بدون پاسخ نگذاشته و متذکر شدم:

BBC صادقانه پاسخ به این سوال را پیشتر داده و صراحتاً در منشور رسانه ای خود ضمن تعریف BBC به عنوان ابزار دیپلماسی خارجی دولت انگلستان اعلام کرده که فعالیت رسانه ای خود را وقف تامین اهداف دیپلماتیک انگلستان در خارج از مرزها می کند.

BBC World Service

The BBC is a Crown Corporation of the British Government, but operates independently of it. There is no direct control of the BBC by the British Government. The World Service may, however, promote the British point of view and foreign policy.

نکته حائز اهمیت در این میان آن بود که بعد از طرح این پرسش طی

مکالمه تلفنی با مدیریت تلویزیون فارسی BBC (صادق صبا) ایشان با صراحت توأم با صداقت اظهار می داشت:

تصور می کنید بنده و همکاران بنده برای لحظه ای هم حاضر هستیم در رسانه ای کار کنیم که تحت الامر بوده و دولتمردان انگلیسی از بالا برای ما تعیین تکلیف خبری کنند؟

پرسش مزبور که در واقع تاکیدی است بر اصل بی طرفی و عدم دخالت دولتمردان انگلیسی در پروسه تهیه و تنظیم و ارائه خبر در رسانه BBC فارسی بواقع گزاره ای است صادق و حقیقتاً نیز نه در BBC و نه در دیگر رسانه های مشابه اعم از VOA و رادیو فردا و سایت روز نت و تلویزیون «من و تو» و ... نباید چنین تصویری را داشت که یک یا چند نفر از نمایندگان دولت انگلستان یا آمریکا و ... در تحریریه این رسانه ها مستقرند و صبح به صبح ضمن پردازش اخبار و دیکته سیاست خبری آن روز، اخبار گلچین شده را در اختیار پرسنل تحت امر برای انتشار قرار می دهند! اما آیا این بمعنای رعایت اصل حُریت و صداقت و امانت و بی طرفی در پروسه تهیه و تنظیم و پخش خبر در چنین رسانه هائی است؟

وقتی هر عقل سلیمی می پذیرد دولت های غربی از سر نوع دوستی و خیراندیشی و کمک به گردش آزاد اطلاعات با هزینه هائی سرسام آور و بدون سود آوری چنین رسانه هائی را بنیاد نکرده اند طبیعتاً همان قوه عاقله نباید چندان ساده اندیش باشد که تصور کند مدیریت و پروسه تهیه و تنظیم خبر در چنین رسانه هائی بدون تولیت رها شده تا پرسنل به استخدام درآمده بدون هیچ محدودیتی «هر چه می خواهد دل تنگ شان» بگوید!



راز نه چندان پنهان در چنین رسانه هائی مدیریت از نوع «جورج شلبی» قهرمان نوول ماندگار «کلبه عمو توم» است. «عمو توم» در نوول مزبور طبقه ای را از میانه بردگان قرن 19 در آمریکا عهده داری می کرد که در ترمینولوژی عامه ملقب به «غلام خانه زاد» بود.

غلامان خانه زاد معنا و هویت و موجودیت خود را وامدار بردگانی بودند که بر خلاف ایشان باید کماکان در وضعیت سخت و طاقت فرسای مزرعه کار کرده و همان جا نیز بیتوته کنند. تفاوت عمده غلامان خانه زاد با هم نژادان شان در مزرعه آن بود که ایشان بنا به دلائلی خاص اعم از نیرومند بودن یا آراسته تر بودن برای کار در منزل اربابان گزینش می شدند و نفس انتقال شان از مزرعه به «منزل اربابی» و برخورداری از غذای گرم و سرپناهی امن و البسه تمیز و مناسب در جوار ارباب به خودی خود تا آن اندازه جذابیت برای چنان غلامانی داشت تا از یک سو و به کرشمه فخر خانه زادی شان را به هم نژادان خود در مزرعه بفروشدند و از سوئی دیگر با هر اندازه متابعت و خوش خرامی بیشتر منطبق با سلیقه و ذائقه ارباب زمینه حفظ و استمرار مزایای خانه زادی خود را بسط و تعمیق دهند. همین متابعت خویش کامانه تا آن اندازه محرک بود تا «جورج شلبی»ها را بقاعده متقاعد کند که می توان در مدیریت منزل دست «عمو توم ها» را تا آن اندازه باز گذاشت که جای نگرانی نداشته باشد.

بر همین قاعده و چنانچه بپذیریم وطن انسان لزوماً «خاستگاه» وی نیست و قبل از «خاستگاه» این «خواستگاه» انسان است که تعیین کننده کیستی و چیستی و کجائی وطن مفروض چنان انسانی است آن وقت می توان فهم کرد که صاحب اختیاری پرسنل ایرانی رسانه هائی مانند BBC و VOA و «من و تو» و ... در رسانه های متبوعه را باید از بطن بحران هویتی کاوید که مبانی اش قبل از آنکه ریشه در «خاستگاه» ایشان داشته باشد در «خواستگاه» های ایشان جوانه زده. لذا نباید چنان پرسنلی را تحت الامر تلقی کرد.

ایشان پیاده نظامان خطوط مقدم و سرحدات رسانه ای اربابانی محسوب می شوند که پیش از اعزام به منطقه عملیاتی چینش و گزینش شده و پیش تر دل و دین و روح و جان و روان خود را به بهای ماندن در «خانه اربابی» با طیب خاطر واگذار کرده و دیگر نظارت بر ایشان غیر ضرور است.

مثل ایشان روایت آن رندی است که در خواب، شیطان را با انبوهی از ریسمان و طناب و زنجیرهای ضخیم و نازک دید و پرسید: اینها برای چیست؟ و شیطان پاسخ داد با این رسنها بر حسب شدت و ضعف «ایمان مومنان» ایشان را بسوی خود می کشم و قطعاً آنکه ایمانی قوی تر دارد زنجیری آهنین و قطور را می طلبد و سست ایمانان را تنها رسنی نازک کفایت می کند! و وقتی مرد از نوع طناب خود پرسید شیطان پاسخ داد:

برای کشیدن تو نیازی به ریسمان نیست. تو خود از من نیز جلوتر می روی!

بر این اساس BBC یا VOA یا «من و تو» و رسانه های مشابه را باید در قامت نقاهتگاه هائی فهم کرد که مبتلایان به بحران هویت و خودباختگی توام با شیفتگی به مفاهیم و مصادیق و مظاهر زیست غربی را تیمارداری می کنند.

«جیگر» عروسک سرشناس «حمید جلی» بهترین کاراکتر برای توصیف و تبیین وضعیت این آنومی قدیمی اما آشنا در تاریخ ایران است.

خری که از خر بودن خود و به تعبیری از هویت و چیستی فعلی اش ناراضی است و برای فرار از این «بودن» و استتار آن «ناخرسندی» دست به جعل کاراکتر «جیگر» منطبق با خوشآیند و شخصیت مطلوب و ایده

آلش می زند. «خری» که از طریق هم ذات پنداری بین خودی که نمی خواهد باشد با «جیگری» که مایل است باشد به یک انبساط خاطر و خلسه روحی و رضایت روانی می رسد.

با چنین غلطی از دوئیت و تلون شخصیت است که باید اذعان داشت پرسنل ایرانی شاغل به خدمت در رسانه هائی مانند BBC و VOA و ایضاً «من و تو» و رادیو فردا و دیگر رسانه های مشابه قبل از آنکه در سازمان های متبوعه خود در حال کار و زندگی باشند در حال بازی کردن اند!

ایشان در لندن و واشنگتن و پراگ و پاریس و ... در حال بازی کردن اند و نقشی را که سالها آرزویش را داشتند اینک با شوق و مهارت آن را به بازی نهشته اند و از این طریق به یک هم ذات پنداری با ایده آل تیپ های ذهنی شان از انسان برتر و موفق و کامیاب و خوشبخت غربی می رسند.

نقشی را بازی می کنند که دوست داشتند و دارند آن را به عنوان واقعیت خود، توسط خود و دیگران به رسمیت بشناسانند!

علی رغم محوریت «بحران هویت» در شاکله شخصیت روزنامه نگاران ایرانی ملحق شده به رسانه دولت های اجنبی نباید و نمی توان به بی بضاعتی مالی توأم با بی عرضگی تجاری ایشان بی اعتنا بود. اینفوگرافی طبقاتی این نسل موید آن است که ایشان مولود سیاست های اقتصادی دهه 70 ایران اند که با مدیریت پر ریخت و پاش دولت سازندگی با رشد کاریکاتور گونه و فاقد ضابطه از دل طبقات متوسط جوانه زدند.

طبقاتی که علی القاعده در حد فاصل طبقات فراد دست و فرو دست تعریف شده و لزوماً باید با گذشتن از بحران معیشت، دغدغه بحران منزلت داشته باشند اما بدلیل رشد معوج و کاریکاتوری از سوئی فاقد هویت بسامان اند و از سوئی دیگر بدلیل رشد قارچ گونه و غیر طبیعی از دل مناسبات فاسد اقتصادی دوران سازندگی فاقد عقل معاش و بضاعت مالی جهت تامین حداقل زندگی مطمئن نظر و ایده آل شان می باشند.

قدر مسلم آن است اصحاب ایرانی ملحق شده به رسانه های اجنبی چنانچه در کنار پرنسپ های اخلاقی از حداقل بضاعت و مکنت مالی نیز برخوردار بودند و یا آن قدر قابلیت و توانائی داشتند که در خارج از کشور در کانون پیشنهادهای استخدامی موسسات معتبر و موجه و «علیه سلام» قرار می گرفتند در آن صورت طبیعی بود که گزینه نخست

شان پیوستن به رسانه دولت اجنبی نبود.

بر این مبنا صورت مسئله را می توان بدین شکل طرح کرد که:

بر همان قیاس که پیش تر مشتی جوان ایرانی تحت تیول «مسعود رجوی» توانستند خود را متقاعد در پیوستن به دولت صدام و جنگ علیه ایران کنند! اینک چه عاملی سبب می شود تا به شیوه مشابه مشتی ایرانی بدون تعلل و ناراحتی به رسانه یک دولت اجنبی بپیوندند و ارزنی هم بابت این اقدام، احساس شماتت نکنند؟

– شدت خصومت با جمهوری اسلامی؟

– شدت اشتیاق به آزادسازی ایران از هر طریق ممکن؟

– اعتقاد به آنکه می توان از هر ابزاری برای حصول به نتیجه استفاده کرد؟

– خوشبینی به دولت های اجنبی در مقام مدافع آزادی و حقوق بشر؟

– مبارزه با جمهوری اسلامی از طریق خدمات کشور ثالث؟

– بی حسی نسبت به ردیلت خیانت و بی تفاوتی به عنصر شرافت؟

گویند رندی اسباب رندی خود را به محراب مسجدی کشاند و پیشنماز مسجد از این فسق مطلع شد و به عتاب رند را ملامت کرد که:

ای فاسق! تو دین نداری، ایمان نداری، شرف نداری، حیثیت نداری، آبرو نداری، معرفت نداری، مرام نداری، وجدان نداری، اخلاق نداری.

رند مستاصل نیز شرمگینانه پاسخ داد:

همه اینها را دارم تنها «خانه خالی» ندارم!

در پاسخ به پرسش های فوق نیز باید اذعان داشت ملحق شدگان به رسانه اجنبی تنها یک انگیزه داشتند یا تنها یک انگیزه شان بر دیگر انگیزه های شان برتری داشت:

فقر_____را!

ایشان از سوئی علی رغم تعلق به طبقه متوسط نارس شکل گرفته در

دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی عموماً و برخلاف تعریف آکادمیک طبقه متوسط فاقد بضاعت مالی و مکنت اقتصادی قابل توقع برای تفوق بر بحران معیشت شانند در عین حالی که توانائی خاصی نیز در عرصه تجارت ندارند تا بتوانند گلیم خود را با تکیه بر شم اقتصادی خود بیرون بکشند و از سوئی دیگر مانند عموم انسان ها مشتاق و دلبسته زندگی اشرافی یا لااقل نیمه اشرافی یا دست کم اشرافی نمایانه هستند. لذا در حسرت چنان خواستی و وقوف بر عسرت و ناتوانی مالی شان بدون تعلل از هر وسیله ای بهره می برند تا با «میان بُر زدن» خود را در عمق خلسه و نشئه ممتاز شدگی و برجستگی و متجددی فرو ببرند بدون آنکه اساساً دغدغه مشروعیت یا اخلاقی بودن «میان بُر» هایشان را هم داشته باشند!



قطعاً چنین روزنامه نگارانی اگر از حیث مالی به قدر کفایت تمکن داشتند به همان میزان نیز توان عقلی شان قادر بود تا ایشان را مُجاب کند که چنین گزاف خود و حیثیت شغلی خود را مخدوش نکرده و بجای پیوستن به اردوی اجنبی در گوشه ای از لندن یا پاریس و واشنگتن و نیویورک و برلین و ... بسته به وسع و توان مالی شان ضمن ابتیاع آپارتمان یا ویلائی آبرومند در کنار همسر و فرزندان اهتمام خود را صرف زندگی آسوده و متشخصانه شان می کردند. طبیعتاً اگر هم دلنگران مقدرات کشورشان نیز بودند در همان زندگی آبرومند و مرفه با اتکای بر اصول و پرنسپ های اشرافزادگی و اخلاقی در حد وسع و

توان فکری یا عملی شان اوقات فراغت خود را نیز بمنظور بهینه کردن امور کشورشان صرف مبارزه ای مقدور و مقبول و مشروع می نمودند.

منطقاً اگر چنین توانی در چنته چنان روزنامه نگارانی بود «بقا در چنان حالتی» برای ایشان بمراتب آبرومندتر و اخلاقی تر از آنی بود تا اینک و در طمع زندگی مرفه در غرب، چشم انتظار چک های حقوق هفتگی باشند که باید به امضای وزیر خارجه انگلستان یا وزیر خزانه داری آمریکا و ... برسد!

علی رغم این، واقعیت ها موید بی حسی و کرختی نظام اخلاقی این قشر از قلم داران پیوسته به اجنبی نسبت به ردیلت خیانت است. شواهد و قرائن نیز بوضوح اثبات کننده این واقعیت غیر قابل انکار بوده که در طول تاریخ «ردیلت خیانت» غالباً یا محصول سفلگی مالی بوده و یا ریشه در سفلگی شخصیت و بی پرنسیبی داشته.

جميع علاقه مندان به حوزه سیاست نباید و نمی توانند از این ضرورت غفلت کنند که شرط ورود و تضمین سلامت نفس یک عنصر سیاسی در حوزه سیاست: یا برخورداری از اشرافیت مالی است و یا تخلق به اشرافیت اخلاقی.

عرصه سیاست آوردگاهی بس مهیب است که مهابت آن تا آن اندازه توان دارد که قدرتمندترین سیاست ورزان را نیز در صورت عدم تسلیح به دو عنصر اشرافیت مالی یا اخلاقی در مناسبات قدرت خرد کند.

اینکه بعضاً مشاهده می شود برخی از سایت های داخلی با تشبث به هزار یک ادله و قرائن موجه یا ناموجه می کوشند ضمن ادعای هم خوابگی و هم آغوشی فلان مجری مونث فلان تلویزیون فارسی زبان خارجی با فلان مدیر همان رسانه اثباتگر بی صلاحیتی و فساد اخلاقی دست اندرکاران چنین رسانه هائی شوند هر چند تلاشی است مفهوم اما به همان میزان نیز تلاشی است غیرموجه و همان طور که پیشتر آمد بر فرض صحت وجود چنان مناسبات تنانه و نامشروعی در نهایت چنان رفتاری تعلق به حریم شخصی داشته و حساب گناه و ثواب آن بیرون از داوری غیر الهی است.

همه آنانی که با حسن نیت درصدد اثبات بی صلاحیتی چنان روزنامه نگارانی در چنان رسانه هائی هستند موظفند بجای آنکه اهتمام خود را صرف کشف مناسبات سکشوال و هم آغوشی نامشروع بین پرسنل آن رسانه ها نمایند. اصولگرایانه و از موضعی اخلاقی مذمت و ردیلت و خیانت، وصلت و هم بستری هم وطنان با دولت اجنبی را وجه همت خود

قرار دهند.

دلنگرانان از شیطنت های خبری رسانه های خارجی بکوشند بجای تلاش بمنظور اثبات هم آغوشی نامشروع و مذموم زنان و مردان پیوسته به رسانه اجنبی، نفس هم آغوشی و وصلت با اجنبی را مبدل به یک «شرم ملی» در کشور نمایند.

مریم حیدرزاده شاعره روشن دل و سرشناس ایرانی سالها پیش وقتی یکی از خوانندگان لوس آنجلسی (منصور جعفری) در یک اقدام غیر اخلاقی بدون کسب مجوز سروده ای از سروده های ایشان را بنام خود اجرا کرد طی مصاحبه با رادیو بی بی سی ضمن این که این اقدام را سرقت قلمداد کرد با بیان شاعرانه اش اظهار داشت:

به ما در کودکی یاد دادند که وقتی به میهمانی می رویم برای برداشتن شکلات هم ابتدا از صاحب خانه کسب اجازه کنیم.

گوشزد اخلاقی «حیدرزاده» قرینه همان توصیه همیشگی اولیای ایرانی به فرزندان شان است که از دست غریبه نباید شکلات گرفت و فریب «بیا بغل عمو» شان را خورد!

منطق این توصیه ناظر بر نیت ناصواب و قصد نامشروع چنین «عموئی» در چنان خاصه خرجی هائی است. توصیه ای که ظاهراً بدلیل فقد «آموزش های اخلاقی بایسته» توسط اصحاب ایرانی پیوسته به رسانه های اجنبی نادیده گرفته شد و جملگی و بدون تعلل «رفتند بغل عمو»!

بر این اساس هر چند تعقیب و مراقبت و تحت فشار قرار دادن وقت و بی وقت اقوام و منسوبین شاغل به خدمت در رسانه های فارسی زبان خارج از کشور اعم از BBC و VOA و دیگر رسانه های متعلق به دولت های اجنبی توسط سازمان های امنیتی ایران از حیث اخلاقی و قانونی عملی است غیرقابل دفاع اما در عین حال می توان اولیای چنان فرزندان را نزد انظار عمومی از این حیث انگشت نما و مبتلا به شرم و سرافکندگی کرد که در مسیر رشد و پرورش فرزندان خود کمترین اهتمام را نیز جهت آشنائی ایشان با مفاهیمی نظیر شرافت و خیانت و اخلاق و اصالت به عمل نیاورده اند.

کوتاهی و عدم اهتمام چنین اولیای در آموزش و پرورش فرزند و آشنا کردن ایشان با رذیلت هائی نظیر «خیانت» بازگشت به این واقعیت تاسف آور دارد که نزد کثیری از ایرانیان و ایضاً جهانیان موفقیت در رشد و پرورش فرزند با تحریف و تعریفی مضیق از «موفقیت» خلاصه

شده در «دانشگاهی شدن» و ایضاً و نهایتاً «پول دار شدن» است!

برساخته از چنین فهم ناصواب و معوجی از شان و وظیفه اولیا نسبت به فرزندان است که نهایتاً تمامی رسالت چنان والدینی صرف خوراندن و پوشاندن و بزرگ کردن فرزند و نهایتاً فرستادن به دانشگاه و پولدار شدن ایشان می شود و حلقه مفقوده در چنین رشد و تربیتی بی تفاوتی و اهمال نسبت به رشد و پرورش فضائل اخلاقی فرزندان به نیت ارائه انسان هائی برخوردار از شخصیتی کامل و با سلامت نفس و اعتماد بنفس و برخوردار از پرنسب های اخلاقی به جامعه می باشد.

در این میان جامعه روزنامه نگاران شرافتمند داخل کشور نیز فارغ از جناح بندی های سیاسی اعم از اصلاح طلب و اصولگرا اخلاقاً موظفند بمنظور صیانت از شرف روزنامه نگاری و حفظ شان و حرمت و تقدس این حرفه با ابراز و اعلام برائت از چنین بی آزر می هائی، این سنت سیئه (وصلت با اجنبی) را مبدل به یک «شرم ملی» کنند تا دیگر هر ناآشنا با الفبای رسانه به خود جرات ندهد با نیم خط مطلب نوشتن در جراید و ابتلا به توهم «خود روزنامه نگار بینی» و با پیوستن به آغوش اجنبی سنت روزنامه نگاری و اصحاب شرافتمند و متعهد این حرفه را در ایران ملکوک تردامنی خود کنند.

بالغ بر 20 سال پیش مرشد این روزنامه نگاران اینک به اجنبی پیوسته (مسعود بهنود) ذیل نوشتاری در دفاع از هم مرامان خود با صدور فتوائی (!) اظهار داشت:

«آنها که در ایران مانده اند بر آن میلیون ها ایرانی غیر مجرم که دور از وطن اند، فضیلتی ندارند»!

اکنون بر عهده روزنامه نگاران سلیم النفس داخل کشور است که با وجود همه محدودیت ها و مضیقه ها و مضایقه های مبتلابه این حرفه در ایران و مجاهدت های قابل تقدیرشان در روشن نگاه داشتن چراغ خانه مطبوعات اینک ضمن دفاع از شرافت قلم و حیثیت قلم داری، خاک بر صورت چنین مفتیانی بپاشند و اجازه ندهند تا «رندان» حساب ایرانیان غیر مجرم و دور از وطن را با «باشندگان در اردوی خیانت» یک کاسه کنند.

هر چند همه اینها توجیه آن نمی تواند باشد که با استناد به شرارت دولت انگلستان و آمریکا در تمهید رسانه ای تحت الامر به استعداد سربازان گوش بفرمان و متاسفانه ایرانی بتوان بر ناتوانی ها و

نابلدی ها و نارسائی ها سنت «رسانه تصویری» در تلویزیون دولتی ایران غمض عین کرد.

قطعاً تا زمانی که مدیریت صدا و سیمای ایران کماکان اصرار بر کوبیدن بر طبل نابلدی در امر رسانه های بصری دارند بصورتی طبیعی نمی توان از ریزش مخاطب در داخل و پیوستن ایشان به رسانه های اجنبی دچار تحسّر شد.

مقالات مرتبط:

تغار شکسته

<http://www.sokhan.info/Farsi/Taghar.htm>

جیگرها

http://sokhand.blogspot.com/2012/08/blog-post_9546.html

شامورتنی بازان

http://sokhand.blogspot.com/2012/01/blog-post_2651.html

کلاه قرمزی ها

http://sokhand.blogspot.com/2011/04/blog-post_05.html

مقاله «حکومت آسان بی آینده است» – مسعود بهنود – ماهنامه آدینه شماره 59

کالبد شکافی بی بی سی

<http://sokhand.blogspot.com/2010/05/blog-post.html>